

Anderson, Sherwood
ISBN 964 - 448 - 087 - 2

شروود اندرسن

کتاب عجایب

واینزبرگ، اوهایو

ترجمه روحی افسر



۷۱۱۹۹۹

نوبت ۱۰۰۰
پولها (مجله) بیولجیه پانتا
پانتا
روایت و ایچت نطقه
روایت و ایچت رقیه
۷۸۷۱
۷۸۷۱
۰۰۰۱
تسا



انتشارات نیلوفر

داستان‌ها و آدم‌ها

- کتاب عجایب ۱۱
- دست‌ها - دربارهٔ وینگ بیدل‌بام ۱۷
- قرص‌های کاغذی - دربارهٔ دکتر ریفی ۲۵
- مادر - دربارهٔ الیزابت ویلارد ۳۱
- فیلسوف - دربارهٔ دکتر پرسوال ۴۱
- هیچ‌کس نمی‌داند - دربارهٔ لوئیز ترونیون ۵۱
- ایمان، داستانی در چهار بخش ۵۷
- ۱ - دربارهٔ جسی بنتلی ۵۷
- ۲ - باز دربارهٔ جسی بنتلی ۶۹
- ۳ تسلیم - دربارهٔ لوئیز بنتلی ۸۳
- ۴ وحشت - دربارهٔ دیوید هاردی ۹۳
- مردی سرشار از ایده‌ها - دربارهٔ جو ولینگ ۹۹
- ماجرای جویی - دربارهٔ آلیس هیندمن ۱۰۹
- آبرومندی - دربارهٔ واش ویلیامز ۱۱۹
- اندیشمند - دربارهٔ ست ریچموند ۱۲۷

لهه آه لهن لسهه

- ١٤٣ تندى — دربارهٔ تندى هارد.
- ١٤٧ قدرت خدا — دربارهٔ پدر روحانى كرئيس هارتمن.
- ١٥٧ معلم — دربارهٔ كيت سوويقت.
- ١٦٧ تنهايى — دربارهٔ ايناك رابينسون.
- ١٧٩ بيدارى — دربارهٔ بل كارپتير.
- ١٩١ «پلشتى» — دربارهٔ المر كاولى.
- ٢٠٧ دروغ ناگفته — دربارهٔ رى پى يرسون.
- ٢١٣ نوشيدنى — دربارهٔ تام فاستر.
- ٢٢٣ مرگ — دربارهٔ دكتور ريفى و اليزابت ويلارد.
- ٢٣٧ فرهيختگى — دربارهٔ هلن وايت.
- ٢٤٩ عزيمت — دربارهٔ جورج ويلارد.
- ٢٥٥ دربارۀ شروود اندرسن
- ٢٥١ ملكوم كاولى
- ٢٥٥ صدای مردان و زنان شهرهاى فراموش شده
- ٢٧٣ يادداشتى براى زندگينامه نويس ها.

کتاب عجایب

نویسنده، که پیرمردی بود با سبیل‌های سفید، برای رفتن به رختخواب با مشکلاتی روبه‌رو بود. پنجره‌های خانه‌ای که در آن زندگی می‌کرد بالا بود و او می‌خواست صبح که از خواب بیدار می‌شود درخت‌ها را ببیند. نجاری آمد تا تختخواب را طوری درست کند که هم سطح پنجره شود.

در باره این موضوع با آب و تاب زیاد به بحث پرداختند. نجار که در زمان جنگ‌های داخلی سرباز بود به اتاق نویسنده آمد و نشست تا درباره ساختن سکویی برای بالا بردن تخت صحبت کنند. کُلی سیگار برگ در گوشه و کنار اتاق نویسنده پخش و پلا بود و نجار پشت سر هم سیگار می‌کشید.

مدتی آن دو مرد راجع به بالا بردن تخت صحبت کردند و بعد از چیزهای دیگر حرف زدند. سرباز رفت سر موضوع جنگ. در واقع نویسنده او را به آن موضوع کشاند. نجار یک بار در زندان اندرسون ویل¹ زندانی بوده و یک برادرش را هم از دست داده بود. برادرش از گرسنگی مرده بود و نجار هر وقت این ماجرا را بازگو می‌کرد گریه‌اش می‌گرفت. او هم مثل نویسنده پیر سبیل‌های سفیدی داشت. وقتی گریه می‌کرد لب‌هایش جمع می‌شد و سبیلش بالا و پایین می‌پرید. پیرمرد با آن سیگار برگ گوشه لبش خنده‌دار شده بود. طرح نویسنده برای بالا بردن تختش فراموش شد و بعدها نجار کار را به میل خود به انجام رساند و نویسنده، که بیش از شصت سال داشت، مجبور شد شب‌ها به کمک

1. Andersonville